

مصاحبه با خلبان بالگرد که به رست لره‌های غیور سقوط کرد



لامصب بوی کبابش هوش از سر آدم می‌بره! یه سیخ تکه دار اومدم

گتیروک (۲)

عبد ماکرانی

فرصتی دست داد تا خبرنگار پلخمون با خلبان ملعونی که در کشورمان سقوط کرده بود، گفت وگویی چالشی انجام دهد؛ مصاحبه‌ای که در آن به طور ویژه به غیرت و شجاعت لره‌های کشورمان اشاره شد. البته این مصاحبه مجازی بود و به صورت آنلاین انجام شد، ولی چون ما سیم‌کارت سفید نداشتیم، خلبان را مجبور کردیم تا با پیام‌رسان‌های ملی و بومی ماکانتک شود و به پرسش‌های ما پاسخ دهد.

متأسفانه دیر شده بود دیگه. همکارم از یک طرف افتاد پایین، منم با بالگرد رفتم توی کوه. بقیه‌ش رو هم که خودتون می‌دونین چی شد. **خبرنگار:** در آخر حرفی برای مردم آمریکا داری؟ **خلبان:** از همین تریبون اینترنت ملی ایرانیان استفاده می‌کنم و به هم‌وطنانم و بقیه مردم دنیا می‌گم که هیچ وقت با یک ایرانی درنیفتین؛ مخصوصاً اگه لر باشه و مخصوصاً اگه یک برنو دستش باشه. حتی اگر دست دیگه‌ش سیخ کباب باشه.

هم از دست صاحبش با آخرین سرعت فرار کنین. خلاصه تا چشمم افتاد بهشون، گفتم فرمون رو بده بالا و فقط گاز بده بریم. ولی بوی کباب این همکار بی‌شعور من رو دیوونه کرده بود. انگار هیپنوتیزم شده بود و همین طور داشتیم می‌رفتیم پایین. دیگه خودم فرمون رو گرفتم و کشیدم بالا... **خبرنگار:** یه قورت آب بخور تا نفست بیاد سر جاش و صدات دربیاد. بقیه داستان رو تعریف کن. **خلبان:** باز یادم اومد و دوباره دچار پنیک‌اتک شدم... فرمون رو کشیدم بالا که دیگه کار از کار گذشته بود. صدای تیراندازی شروع شد و در چند ثانیه دیدم از کف و دیوار بالگرد داره دود درمی‌آد. نگو این زن و مردای لر با همون تفنگای برنوشون ما رو مثل آب‌کنش سوراخ کرده بودن و اونم دود کبابشون بود که می‌اومد داخل. از اون طرف این همکار خل و چل من با بوی شدید کباب همون نیمچه عقلش رواز دست داده بود و داشت کمر بندش رو باز می‌کرد...

خبرنگار: در چه حالی؟ حالتان چگونه؟ **خلبان:** راستش من یه همکار خنگ دارم که با این دیوونه داشتیم می‌رفتیم مأموریت تا ایران رو بمبارون کنیم. وارد خاک که شدیم و به یک منطقه خاصی که رسیدیم، دیدیم یه دودی داره از زمین بلند می‌شه. فکر کردیم شاید قبل از ما کسی اونجا روزه باشه. ولی بالای دود که رسیدیم، متوجه شدیم چه بوی خوبی می‌آد. این همکار احمق من گفت بوی کبابه. ویرش گرفت ارتفاع کم کنه تا بیشتر بو کنیم. گفتم خطرناکه، نکن. ولی گوش نداد. گفت بریم سر راه یه کباب ایرانی هم بخوریم؟ گفتم دیوانه. ما الان توی جنگیم، اگه اینا گیرمون بندازن، خودمون رو کباب می‌کنن. تا ارتفاع کم کردیم و رفتیم داخل دود، یهو چشممون افتاد به چندتا سیبیل کلفت که توی یک دستشون سیخ کباب بود و تو یک دست دیگه شون تفنگ برنو.

خبرنگار: از کجا تفنگ برنو رو شناختی؟ **خلبان:** زمان دانشجویی توی کلاس اسلحه‌شناسی بهمون می‌گفتن از هر اسلحه‌ای می‌شه فرار کرد، به جز این تفنگ برنو که سلاح تخصصی قوم لر در ایرانه. استادامون می‌گفتن هروقت اینو دست کسی دیدین، هم از خودت فنگه.



کارتون: شهرام شیرزادی



اکرام کنید

به مهمانان همیشه احترام بگذارید. بالاخره مهمان حبیب خداست، جنگ زده هم که باشد، دیگر خدا بدجوری رویش حساس می‌شود. هوایش را حسابی داشته باشید. مثلاً روزی سه وعده، مدام ازش بپرسید: الان راحتی؟ الان چی؟! یه وقت غریبی نکنیا!

باز هم حساب کنید

باز هم تأکید می‌کنیم که هیچ نگویید که مهمانان سی و چند روز است که در خانه‌تان مانده‌ها! بگویید امروز ما هرگز روزی است که موشک کروز صاف نشست وسط هال و پذیرایی‌تان! یا بگویید امروز ۳۳ روز از موج سی‌ام گذشته است و به نظرت حکمت این همه سه در کنار هم چیست؟!

حساب کنید

یک وقت به روی مهمانان نیاورید که الان سی روز است در خانه شما مانده‌ها! اگر دیدید حساب و کتاب خونتان افتاده است، از یک طرف دیگر استفاده کنید. از مهمان بخواهید دوباره خسارت‌های ساختمان محل زندگی‌اش را بگوید و بعد با قیمت روز مصالح و نرخ تورم، برایش محاسبه کنید که تعمیرات چقدر خرج برمی‌دارد. مهمانان از مهارت شما در حساب و کتاب کیف می‌کند!